

۱۰۲۴؛ الوفاء، ابن جوزی ص ۷۳۹ (وی گفت: او اسلام آورد و درباره اسلام خود به پیامبر نامه نوشت و تا زمان عمر، مسلمان ماند... و سپس ترسا گشت... و ما داستان وی را بشرح در کتاب المتظم: آورده‌ایم.

بنگرید: کایتانی، ۸۰/۷، اشهرنگر ۳۶۳/۳-۳۶۴.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) به جبهه پسر اَیْهَم پادشاه غَسَنانی نامه نوشت و او را به اسلام فراخواند و او اسلام آورد و مسلمان گشتن خود را به رسول خدا (ص) نوشت. متن هیچیک از این دو نامه در دست نیست.

۱. جَبَلَه پسر اَیْهَم از پادشاهان غَسَنانی بود که بر پایه نوشته مسعودی، پس از حارث پسر ابی شَمْر، به پادشاهی رسید. او ابتدا مسلمان گشت و سپس از اسلام روی برتافت. وی همان است که خَستَن پسر ثابت انصاری، او را مدح گفته است (مُروج الذهب، ۸۴/۲-۸۵، نیز بنگرید: العرب قبل الإسلام ص ۱۹۲). م.

۴۰

پیمان با بنی ثعلبه از غَسَنان

عبدالمؤمنین خان ش ۶۱ (به نقل از ابن اثیر و ابن حجر) أسد الغابة، ابن اثیر ۳۴/۳ در سخن از صَیْفِ بن عامر^۱ گفت: پیامبر (ص) نامه‌ای برای وی نوشت و او را در آن، فرمانروای مردم خویش ساخت. ابو عمر، آن را به اختصار روایت کرده است.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

این فرمانی است از سوی محمد پیامبر خدا برای صَیْفِ بن عامر، بر بنی ثعلبه بن عامر: هر کس از ایشان به اسلام بگردد و نماز گزارد و زکات دهد و يك پنجم^۲ دست‌آورد جنگی^۳ خویش و نیز سهم پیامبر و صَیْفِ^۴ را بپردازد، وی در پناه خدا، در آسایش خواهد زیست.

۱. ابوقیس صَیْفِ پسر عامر اسلت بن جَشم بن وائل اسی انصاری یکی از شاعران و خردمندان جاهلی است. وی شاعر و سخنگوی قبیله اوس و فرمانروا و فرمانده ایشان در جنگها بود. بتپرستی را خوش نداشت و دنبال آیینی بود که بدان آرام گیرد. با دانایان یهود و پرهیزگاران ایشان دیدار کرد و از آیین ابراهیم آگاه گشت و بدان دل بست. با پدید آمدن اسلام، با رسول خدا (ص) دیدار کرد ولی پیش از گرویدن به اسلام، به سال یکم هجری، در مدینه در گذشت (الأعلام، ۳۰۳/۳-۴؛ البیان والتبیین، ۲۳۳ پانوشت ۱). م.

۲. از عبدالله بن عباس روایت شده است که در زمان پیامبر (ص) خمس به پنج قسمت بخش می‌شده است: يك سهم برای خدا

و پیامبر، يك سهم برای نزدیکان (ذوی القربی) و سه سهم دیگر، از آنز یتیمان، بیچارگان و ابن سبیل بوده است (کتاب الخراج، ابویوسف ص ۲۱). طبرسی مفسر نامدار شیعه نظر علمای شیعه را درباره تقسیم خمس، چنین می‌آورد: خمس به شش بهره بخش می‌گردد. بخشی برای خدا، يك بخش برای پیامبر و این دو بخش با سهم ذی القربی، از آن امام جانشین پیامبر (ص) خواهد بود؛ يك سهم برای یتیمان خاندان محمد، يك سهم برای تهیدستان خاندان پیامبر و يك سهم برای ابن سبیل (مجمع‌البیان، ۵۴۳/۲، آیه ۴۱ سوره انفال). — م.

۳. المقتم والغنیمة بمعنی: مَقْتَم و غنیمت به يك معنی است (صحاح، جوهری ۱۹۹۹/۵). — م.

۴. صفی، هر چیز گرانبهایی است که فرمانروا، پیش از بخش کردن غنائم جنگی، برای خود برمی‌گزیند و جمع آن صفایا است. از غنایمی که مسلمانان به دست می‌آوردند، پیامبر اسلام (ص) دارای حق صفی بود. صفی، گاه اسب، گاه شمشیر و گاه کنیز و... بود. در جنگ خیبر، صفی پیامبر از غنایم، صفیه دختر خنی بود (ابویوسف ص ۲۴-۲۵؛ کتاب الأموال ص ۱۸-۲۰؛ الصحاح، جوهری، ۲۴۰۱/۶-۴۰۲؛ لسان، ۴۶۳/۱۴ «صفو»). — م.

۴۱

برای قبیله خَدَس^۱ از لَخم^۲

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۱۱ (ش ۱۶)

مقابله کنید: ابن کثیر ۳۵۰/۵ (از عبدالله بن زید نویسنده این نامه، — که انصاری و خزرَجی و صاحب اذان بود — روایت است که او نامه‌ای برای مسلمانان جرش (چنین است به جای حدس) نوشت که در آن، فرمان گزاردن نماز، دادن زکات و خمس غنیمتها، برای ایشان بیان شده بود).
بنگرید: اشپرنگر ۴۲۵/۳.

پیامبر خدا (ص)، (فرمانی) نوشت:

هر کس از مردم خَدَس از (قبیله) لَخم، به اسلام روی آورد، نماز گزارد و زکات دهد و سهم خدا و پیامبر را پردازد و از مشرکان کناره گیرد، بی‌گمان در پناه خدا و محمد، در امان است و هر کس از دین خویش بازگردد، از پناه خدا و محمد به دور خواهد ماند. کسی که يك تن مسلمان به مسلمان بودن وی گواهی دهد، به یقین از مسلمانان و در پناه محمد است.
نامه را عبدالله بن زید نوشت.

۱. بنی خَدَس بن اَریش، تیره‌ای بزرگ از قبیله لَخم است (اشتقاق ص ۳۷۸؛ جُمهره ص ۴۲۳ و ۴۷۷). — م.

۲. لَخم بن عَدی بن حارث بن مُرّة بن اُند بن زید یکی از قبیله‌های پرجمعیت عرب است (الاشتقاق ص ۴۷۶؛ جُمهره ص ۴۲۲-۴۲۵، ۴۷۷). — م.

۴۲

به زیاد بن جهور لخمی

مُنَجَّمُ الصَّحَابَةِ، ابن قانع (خطی کوپرولو) ورق ۴۷/ب؛ المُنَجَّمُ الكَبِيرُ، طبرانی خطی فاتح استانبول ورق ۷۸/الف، بر پایه الفاضل استاد محمد طیب اوکچ).
مقابله کنید: یح ش ۲۹۹۲؛ المُنَجَّمُ الصَّغِيرُ، طبرانی، چاپ هند، ص ۸۴؛ بث ۲۱۸/۲-۲۱۹؛
بعب ش ۸۶۶.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر خدا به زیاد بن جهور:

اما بعد، من آگاه گشته‌ام که در سرزمین تو مردی به نام عمرو بن حارث، مردم را شورانده و به آشوب واداشته است. تا آنجا که می‌توانی او را از آن کار باز دار. دو دیگر، این را بدان که مردم، جز اسلام هر آئینی که دارند، بایدش رها کنند.

سه دیگر، فرستاده تو نزد من آمد و پیش من به هیچ‌یک از خواسته‌های (خود) دست نیافت. من هیچگاه از این جهت پوزش نمی‌خواهم. چهارم، هر کس از عمم — خاندان ابوالحسن بن قانع که قبیله‌ای است در یمن — نزد من آید، بی‌گمان در زنهار خدا و محمد فرستاده وی خواهد بود. از نافرمانی نسبت به پروردگار خویش پرهیزید. و نوشت.

۱. نویسنده نامه، شناخته نیست. — م.

۴۳

اقطاع برای داریان^۱ از قبیله لخم

قَسْطَلَانِي، ۲۹۶/۱؛ السَّيْرَةُ زَيْنِي دَخْلَان، ۲۰۷/۲-۲۰۸؛ عبدالمُنِيم خان ش ۲۹ ب؛ الصَّنَوَةُ السَّارِي لِمَعْرِفَةِ تَمِيمِ الدَّارِي، مقریزی ورق ۸۸ ب (نسخه خطی پاریس)؛ قَلْقَشْنَدِي، ۱۱۹/۱۳ (به نقل از ابن عساکر)؛ الِکْتَانِي، ۱۴۴/۱-۵۲؛ السَّيْرَةُ الْخَلِيَّةُ چاپ جدید ۲۴۰/۳.
مقابله کنید: ابن خجر، ش ۱۳۴۸ (تا ابو هند داری)؛ التَّمْهِيدُ فِيمَا يَجِبُ فِيهِ التَّحْدِيدُ، تَقِي الدِّينِ سَبْکِي، دِمَشْق ۱۳۷۰ هـ^۱ مبحث اقطاع پیامبر به تميم داری؛ بث ۲۵۱/۱؛ یح ش ۶۸۰.
F. Krenkow, Grant of Land by Muhammad To Tamim ad-Dâri, in: Islamica, 1924, 1,529-532.

داریان دوبار نزد پیامبر (ص) آمدند. يك بار پیش از هجرت و بار دیگر پس از هجرت. بار نخست، زمینی را از پیامبر درخواست کردند. پیامبر خدا پاره‌پوستی خواست و نوشته‌ی زیر را بر آن نوشت:

بِئَامِ خِداوند بَخْشایندَه بَخْشایشگر

این نوشته‌ای است که در آن، آنچه را که [محمد] پیامبر خدا بدان گاه که خداوند زمین را به او داد، به داریان بخشیده است یاد شده. وی بیت عینون، خَبْرُون، المرطوم و بیت ابراهیم را با ساکنان آن جایگاهها^۲، برای همیشه، به ایشان بخشید.

عباس بن عبدالمطلب، و خَزِيمَة بن قَيْس و شَرْحَبِيل بن حَسَنَه، بر آن گواه گشتند و شَرْحَبِيل (آن را) نوشت.

۱. اینان شش تن یا بر پایه نوشته ابن هشام، هشت تن بودند که نزد پیامبر خدا (ص) آمدند و مسلمان گشتند و پیامبر خدا به دو تن از ایشان به نامهای تمیم بن اوس و نعیم بن اوس، دو قطعه زمین به نامهای: خَبْرِي (خَبْرُون و یا خَبْرِين) و بیت عَيْنُون داد. و جز دو قطعه یادشده، پیامبر اسلام در سرزمین شام، اقطاع دیگری نداشته است (ابن هشام، ۳۶۸/۳، الاستقاق، ص ۳۷۷؛ جمهره ص ۴۲۲؛ قلقشندی، ۱۱۸/۱۳). م.

۲. قلقشندی می‌نویسد: «این نامه، هم‌اکنون نیز در دست خدام خرم خلیل الله علیه السلام است و هرگاه کسی با آنان به ستیز برخیزد، آن پوست نوشته را نزد پادشاه مصر می‌برند تا ایشان را از گزند دشمنان دور نگاه دارد، بسیاری گفته‌اند که آن نوشته را دیده‌اند که بر اثر گذشت زمان فرسوده بوده است (صَحْحُ الْأَغْصِي، ۱۲۲/۱۳). م.

۳. در صَحْحُ الْأَغْصِي به جای «وَمَنْ فِيهِمْ»، «بِمَنْ فِيهِمْ» آمده است که با متن فرمان، سازگارتر است. م.

۴۴

تجدید پیمان پیشین

ابویوسف ص ۱۳۲؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۱-۲۲ (ش ۱۹)؛ ذیئلی ش ۸؛ الضَّوُّ السَّارِي، مَشْرِيزِي ورق ۹۰ (سه روایت)، قَلْقَشَنَدِي، ۱۲۱/۱۳-۲۲؛ عبارت ابن عَسَاكِر و ابن مَنْدَه نیز با قَلْقَشَنَدِي برابر است؛ کتانی، ۱۴۵/۱-۱۴۶؛ الْأَمْوَال، ابن زَنْجَوِيَه (خطی بوردور، ترکیه) ورق ۱۰۱/الف.

مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۷۵ (ش ۱۲۶)؛ ابوعبید ش ۶۹۱.

بنگرید: کایتانی ۷۰/۹ (تعلیقهُ نخست)؛ اشپرنگر ۴۳۲/۳ (با تعلیقهُ نخست)؛ اشپرنگر ص ۶۴، کلمه داری، می‌گویند این کلمه به معنای «ملاح» است.

هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه هجرت کرد، داریان نزد وی آمدند و درخواست کردند که آن فرمان

را از نو برای آنان بنویسد و پیامبر، آن را بدینسان نوشت:
به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نامه‌ای است از سوی محمد فرستاده خدا برای تمیم بن اوس از قبیله دار؛ همانا روستای خبرون و بیت عینون، هر دو روستا به تمامی، و دشت و کوهستانهای آنها، و آب و کشت آنها با کارگران و گاوهای آن دو روستا، از آن تمیم بن اوس و آیندگان او پس از وی است. هیچکس را در آن دو (روستا) بر وی حقی نیست. و هیچکس نباید بی‌اجازه ایشان، بر آنها گام نهد. نفرین خدا [و فرشتگان و همه مردم بر کسی باد که بر ایشان ستم کند و چیزی از ایشان بازستاند. این (نامه) را علی نوشت].

۴۵

روایتی دیگر از متن پیشین

مسائلک الأبصار، ابن فضل الله عمري، ۱۷۴/۱ (به نقل از اصل نوشته مبارك)؛ منجم البلدان، یاقوت، واژه «خبرون»؛ قسطلانی، ۲۹۶/۱؛ السيرة، زینی ذخلال، ۲۰۷/۲-۲۰۸؛ عبدالصنم خان ش ۲۹ ج؛ الضوء الساری، مقریزی، ورق ۸۸ ب-۸۹؛ قلقشندی، ۱۲۰/۱۳؛ الکتانی، ۱۴۴/۱، ۱۴۶، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۴۹-۱۵۱؛ نهایة الأرب، نویری (وی گفته است: در نه سطر، بر روی چرم کفش علی - رضی الله عنه)؛ الحلبي (چاپ جدید) ۲۴۰/۲.

مقابله کنید: کنز العمال، ج ۲ ش ۴۰۳۰.

بنگرید: اشنپر بر ص ۶۴؛ کتاب النبی، محمد مصطفی الأعلی ص ۲۲ (گویا آن، یعنی مسائلک الأبصار هنگامی که به کتاب المسائلک والممالک ابن فضل الله عمري و گفته او «که وی نوشته پیامبر (ص) را دیده و آن در سال نهم نوشته شده بوده است» مراجعه می‌کند، روشن نیست): آیا آن تاریخ را در نامه پیامبر، نوشته بوده‌اند، یا فرستادن نامه، در سال نهم انجام گرفته بوده است؟

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این است آنچه محمد فرستاده خدا به تمیم داری و برادران وی داد: خبرون، مرطوم، یت ابراهیم و آنچه را در آنهاست، برای همیشه^۱ به ایشان داد. تنفیذ کردم، و آن (زمینها) را به ایشان و آیندگانشان دادم.

عتیق^۲ بن ابوقحافه، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب، گواه گشتند و علی آن را نوشت.

۱. لا اَفْطَلُ بَتَّةً وَلَا اَفْطَلُهُ الْبَتَّةُ؛ هرگز این کار را نخواهم کرد. این دو جمله در موردی به کار می‌رود که شخص قصد بازگشت به کار یا چیزی را برای همیشه از سر پندر کرده باشد (صحاح، ۲۴۲/۱). م.
۲. نام ابوبکر، عتیق بوده است. م.

۴۶

نیز از ابوبکر صدیق به داریان

ابویوسف ص ۱۳۲؛ الضوء الساری، مقریزی، ورق ۹۰، قَلْقَشْنَدِي، ۱۲۱/۱۳؛ کتانی، ۱۴۵/۱؛
الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۱۰۰/الف.

دو پیمان زیرین، به بخش سوم این مجموعه، روزگار راشدین مربوط هستند و در اینجا تنها برای هماهنگی مطلب، از آنها سخن رفته است.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نوشته‌ای است از ابوبکر، یار درستکار پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) که پس از وی، در زمین جانشین او گشته است. وی آن را برای داریان نوشت که: در روستای خَبْرُون و عَيْنُون، هیچکس، به گوسفندان و شتران^۱ آنان آسیب نرساند. هر کس این را بشنود و به فرمان خدا گردن نهد، نباید به هیچ‌یک از آن دو روستا زیانی رساند. مردم روستایی و صحرائشین، باید از آنها نگهداری کنند و دست تبهکاران را از ایشان دور سازند.

۱. متن «ان لا یفسدُ علیهم سَبَدُهُمْ وَلِبَنِهِمْ» ماله سَبَدٌ وَلَا لِبَدٌ؛ این عبارت، مثل است، یعنی از شدت تنگدستی، او را موی و پشمی نیست؛ یا اسب و شتر و یا گاو و گوسفندی ندارد، یعنی او بسیار تنگدست است (الفاخر، مفضل بن سلمه ص ۲۱؛ القائق، ۱۵۱/۲؛ أساسُ البلاغة «سبد»؛ المُستَقْنَى فی أمثال العرب، ۳۳۱/۲). در اینجا یعنی هیچ زیانی نباید به آنان برسد. م.

از ابوبکر به فرمانده سپاه شام دربارهٔ داریان

قسطلانی، ۲۹۷/۱ (به نقل از إسعاف الأخصفاء)؛ عبدالمنعم خان ش ۴/۲۹؛ الفتوة الساری، مقریزی، ورق ۸۹؛ قلقشندی، ۱۲۰/۱۳-۱۲۱؛ کتانی، ۱۴۵/۱؛ زرقانی در جای خودش.

به نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

از ابوبکر به ابو عبیده بن جراح:

درود بر تو، من همراه تو خدایی را که جز او خدایی نیست، می‌ستایم. پس از سپاس و ستایش خدا؛ کسانی را که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند، از تبهکاری در روستاهای داریان، بازدار. اگر ساکنان آن روستاها کوچ کرده و رفته‌اند و داریان بر آند که آنها را کشت کنند، بکنند؛ ولی هنگامی که مردم آن سرزمین بدانجا بازگردند، آن سرزمینها از آن ایشان خواهد بود، و ایشان به داشتن آن زمینها، از دیگران سزاوارترند.
درود بر تو.

۴۷/الف

إقطاع پاره‌ای از سرزمین روم برای ابو ثعلبه خُشتی

ابو عبیده، ش ۶۷۹، ۶۹۱؛ الأموال ابن زنجویه (خطی) ورق ۱۰۰/الف؛ بحن ۱۹۳/۴-۱۹۴؛ المصنف، عبدالرزاق ش ۸۵۰۳.

ابو ثعلبه خُشتی گفت: ای پیامبر خدا! دربارهٔ فلان زمین برای من فرمانی بنویس. آن زمین در آن هنگام، در دست رومیان بود. گفت: گویا سخن وی برای پیامبر (ص) شگفت‌آور بود؛ از این رو گفت: می‌شنوید که چه می‌گوید؟! ابو ثعلبه گفت: سوگند به آفریدگاری که تورا همراه با راستی و حقیقت فرستاده است، این زمین بر تو گشوده خواهد گشت. (راوی) گوید: پس پیامبر دربارهٔ آن زمین، برای وی فرمانی نوشت.

متن فرمان، به دست نیامده است.

ب/۴۷

نامه درخواست کمک عمرو بن عاص به پیامبر، از سرزمین بنی یلی^۱

نسب قریش، مصعب الزبیر ص ۴۱۰؛ بعب ش ۱۹۱۲

هنگامی که در روزگار صلح پس از خُذیبیه، عمرو بن عاص اسلام آورد، پیامبر خدا(ص) وی را به شام گسیل داشت و به او دستور داد که دایه‌های پدر خود، العاصی را که در یلی به سر می‌بردند، به اسلام فراخواند و در پیکار [با رومیان]، از ایشان یاری جوید. عمرو بدان سوی روانه شد و پس از آن، نامه‌ای به پیامبر خدا(ص) نوشت و از وی یاری خواست. — متن نامه در دست نیست — سپس فرستاده خدا، با سپاهی که ابوبکر نیز در میان آن بود، وی را یاری داد.

۱. یلی بر وزن قعیل، بنو یلی بن عمرو بن الحافی بن قُضاعه، قبیله بزرگی از قُضاعه‌اند (الاشتیاق ص ۵۵۰؛ جُمهره ص ۴۴۲ و مکاتیب الرسول (به نقل از مُفجَمُ القَبائل ص ۱۰۵ ص ۳۴۴). م.

۴۸

برای بنی جُعَیل از قبیله یلی

بس ۲/۱ ص ۲۴ (ش ۲۸)

بنگرید: کایتانی ۱۸/۹؛ اِشپرنگر ۳۶۱/۳ (تعلیقهُ دوم)؛ اِشپرنگر ص ۴۰-۴۱

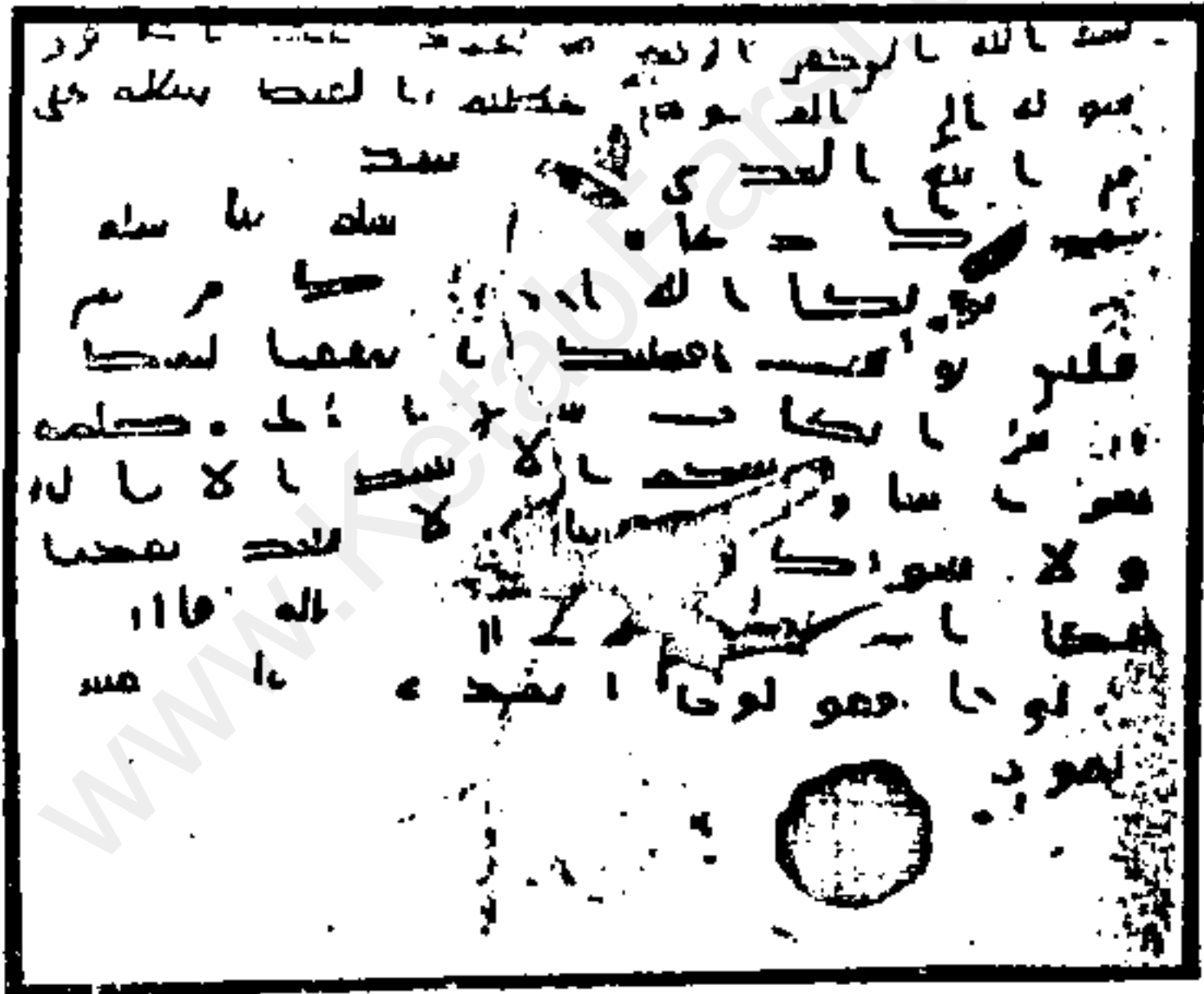
ایشان تیره‌ای از قریش و از فرزندان عَبدمناف هستند. اینان در سود و زیان، با مسلمانان سهیم‌اند. ایشان را برای پرداخت زکات، نزد گردآورنده زکات نخواهند برد؛ و یكدهم دارایشان را نخواهند ستاند. ثروتی که هنگام گرویدن به اسلام داشته‌اند، از آن خود ایشان است. زکات آنان، همانند زکات قبیله‌های: نصر، سعد بن بکر، ثماله و هذیل است. عاصم بن ابی صتیفی، عمرو بن ابی صتیفی، اَعْجَم بن سُفیان و علی بن سعد، بر این پیمان با پیامبر بیعت کردند.

عباس بن عبدالمطلب، علی بن ابوطالب، عثمان بن عفان و ابوسفیان بن حرب، بر این پیمان

گواه شدند.

۱. کلمه «لایخشرون» را - که در متن آمده - بمعنای: لایخشرون إلى المغازی، یعنی برای پیکار یا دشمن بسیج نخواهند شد نیز گفته‌اند. بنگرید: «کتاب الأموال ص ۲۷۸؛ الفائق ۱/۱۸۰، ۲/۴۳۲-۳۳؛ الرتاج ص ۴۸۱». - م.

تصویر اصل نامه پیامبر اکرم (ص) به مقوقس (پ ۴۹).



کتابه عليه السلام الى المقوقس، وثيقة (۴۹).

(باذن مدير متحف توب قايي باستانبول)

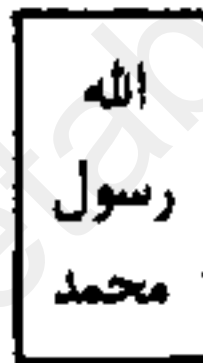
(با اجازه مدير موزه توب قايي استانبول)

[متن نامه پیامبر اکرم(ص) به مقوقس وزیر هراکلیوس و فرماندار اسکندریه مصر (پ ۴۹)]

۴۹

إلى المقوقس عظيم القبط

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، إِلَى الْمُقَوِّسِ عَظِيمِ الْقِبْطِ.
 سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَا بَعْدُ: فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمْتَ تَسْلِمًا، يُؤْتِيكَ اللَّهُ أَجْرَكَ
 مَرَّتَيْنِ. فَإِن تَوَلَّيْتَ، فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْقِبْطِ. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ، أَنْ لَا نَعْبُدَ
 إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا
 مُسْلِمُونَ».



علامة الختم

۴۹

به مقوقس بزرگ قبطیان

ابن عبدالحکم ص ۴۶؛ قسطلانی، ۲۹۲/۱-۲۹۳؛ عبدالمؤمن خان ش ۱۰۰؛ ابن طولون، ش ۱/۵؛ قزوینی، مقریزی، شیوطی، زینلی، قلقشنندی، منفلوطی، فریدون بیگ، زرقاتی، خلی و دیگران نیز متن همین نامه را آورده‌اند.

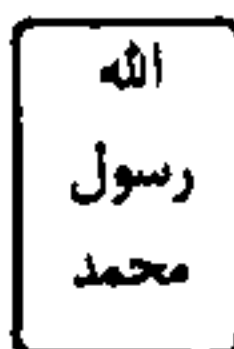
مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۱۶ (ش ۴)؛ ابو عبید، ش ۵۹؛ الوفاء، ابن الجوزی ص ۷۱۷. بنگرید: کایتانی، ۴۹/۶؛ اشپرنگر، ۲۶۵/۳-۲۶۷. درباره کشف اصل نامه در کنیسه‌ای نزدیک اخمیم، در مصر علیا، بنگرید: دو مجله «جورنال آسیاتیک Journal Asiatique» (پاریس، سال

۱۸۵۴ م.) ص ۴۸۲-۴۹۸ و «اسلامیک ریویو Islamic Review» (ووکنک - انگلستان) (ژانویه و فوریه ۱۹۱۷ م.)؛ نیز بنگرید: مجله الهلال (مصر) ۱۹۰۴ م. اکتبر و نوامبر و دسامبر (مقاله جرجی زیدان). من تحقیق گسترده‌ای درباره‌ی درستی اصل این نامه، با عنوان «مکتوبات نبوی کی دو اصل» در «مجله عثمانی» (حیدرآباد دکن) ج ۹ ش ۳-۴ ژوئن ۱۹۳۶ م. (ص ۱۰۹-۱۲۹) نشر داده‌ام. بنگرید به تصویر اصل نامه در مجلات: جورنال آسیاتیک، اسلامیک ریویو، الهلال و مجله عثمانی؛ نیز بنگرید: این مجموعه و کتاب من به زبان فرانسه
 Le Prophète del' Islam, sa vie et son oeuvre, 4e éd. pp 531-541.
 درباره‌ی زندگانی پیامبر، و کتاب من به انگلیسی: Muhammad Rasulullah.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد بن عبدالله به مقوقس بزرگ قبطیان:

درمان بودن و به‌دور ماندن از عذاب خدا، از آن کسی است که پیرو هدایت گردد؛ پس از سپاس و ستایش خدا: من تو را به دین اسلام فرامی‌خوانم. به اسلام روی آور تا ایمن مانی، تا خداوند، تو را دوچندان پاداش دهد. ولی اگر پشت بر اسلام کنی، گناه قبطیان بر تو خواهد بود. «ای اهل کتاب! به سخنی که ما و شما آن را به یکسان پذیرفته‌ایم، روی آورید. بدین معنی که جز خدا را نپرستیم و در پرستش، هیچ چیز را انباز او نسازیم و جز الله، (عیسی یا عالمان دینی) را پروردگار خویش ندانیم. بر این بنیاد، اگر اهل کتاب از پذیرفتن توحید، سر باز زدند^۲، شما (ای مسلمانان! به ایشان) بگویید: گواه باشید (و بپذیرید) که تنها ما مسلمانیم^۳».



۱. متن «سلام علی من اتبع الهدی» برابر بخشی از آیه ۴۷ سوره طه است و در معنی «سلام»، در آن آیه گرامی آورده‌اند: ایمن بودن و به‌دور ماندن از عذاب و خشم خدا. بنگرید: (مجمع‌البیان، ۱۳/۴). - م.
۲. المحکم، ابن‌سیده، ۲۵/۲. - م.
۳. آل‌عمران / ۶۴. در تفسیر کلمه مسلمان در این آیه آمده است: یعنی تنها ما هستیم که به دل و زبان توحید خدا را پذیرفته‌ایم و سر به فرمان او نهاده‌ایم. نیز بنگرید: (مجمع‌البیان، ۴۵۵/۱، جوامع‌الجامع ص ۶۰). - م.

۵۰

پاسخ مقوقس به پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -

ابن عبدالحکم ص ۴۷؛ قسطلانی، ۲۹۲/۲-۲۹۳؛ قلقشنندی، ۴۶۷/۶؛ قزوینی ش ۸؛ فریلون، ۳۳/۱؛ ابن طولون ش ۲/۵؛ زیلی، ۲/۱۱؛ الوفاء، ابن الجوزی ص ۷۱۷.
مقابله کنید: ابوعبید، ش ۶۳۲؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۱۶-۱۷ (ش ۴) زرقانی ۳۴۹/۲؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۹۶/الف.
بنگرید: کایتانی، ۴۹/۶؛ اشپرنگر، ۳۶۵/۳-۳۶۷؛ سیرت النبی؛ شبلی (به زبان اردو) در جای خود؛ مقاله ویرجینیا واکا چنان که در ماخذ پیمان ۲۹ یاد کردیم.

به محمد فرزند عبدالله از مقوقس:

سلام^۱؛ پس از عنوان: من نامه تورا خواندم و از محتوای آن و آنچه که بدان فرامی‌خوانی، آگاه گشتم. من می‌دانستم که یکی از پیامبران بر جای است؛ و بر این گمان بودم که وی در سرزمین شام، آشکار خواهد گشت. من فرستادگان تورا گرامی داشتم، و دو کنیز را که در میان قبطیان دارای پایگاهی بزرگ بودند، همراه با جامه‌ای به‌سوی تو فرستادم و استری به تو اهدا کردم که بر آن، سوار شوی.
والسلام.

۱. السلم والسلام کالسلم: سلم به فتح س و سلام به کسر آن، همچون سلم به معنی آشتی و صلح است (لسان «سلم») پس سلام در اینجا چنین معنی می‌دهد که صلح و آشتی بر جای است. -م.

۵۱

روایتی دیگر از متن نامه پیامبر - ص - به مقوقس

فتوح مصر، واقدی ص ۱۰؛ قلقشنندی، ۳۷۸/۶، عبدالمنعم‌خان ش ۱۰۰ (۲)؛ ابن حدیده، واژه «المقوقس»؛ کتاب دیوان انشاء (نسخه خطی پاریس، شماره ۴۴۳۹) ورق ۹-۱۰.

از محمد فرستاده خدا به فرمانروای مصر و اسکندریه:

پس از ستایش خدا: بی‌گمان خداوند بلندپایه مرا به پیامبری گسیل داشته و قرآنی را بر من فرو فرستاده است؛ و به من دستور داده است که مردم را هشدار و بیم دهم تا عنر من پذیرفته گردد

و بهانه‌ای برای آنان نماند؛ با بیدینان به پیکار برخیزم تا آیین مرا بپذیرند و به دین من درآیند. من تورا به یگانگی خدای تعالی فراخوانده‌ام. اگر بپذیری رستگار خواهی شد؛ و اگر نپذیری بدبخت خواهی گشت.
والسلام

۱. «قَدْ أَعْتَرَّ مَنْ أُنْتَرَّ» این مثل در جایی به کار می‌رود که شخص، با هشدار دادن، راه هرگونه بهانه را برای طرف مقابل ببندد (فصل المقال فی شرح کتاب الأمثال ص ۳۲۵؛ المستقصى فی أمثال العرب، ۱/۲۴۰). - م.

۵۲

روایتی دیگر از پاسخ مُقَوِّس

فتوح مصر، واقدی ص ۱۶-۱۷؛ قلقشندی، ۴۶۷/۶.
بنگرید: مجله «جمعیت خاورشناسان آلمانی ZDMG» ۱۸۶۳ م، ص ۳۸۵.

خدایا به نام تو؛

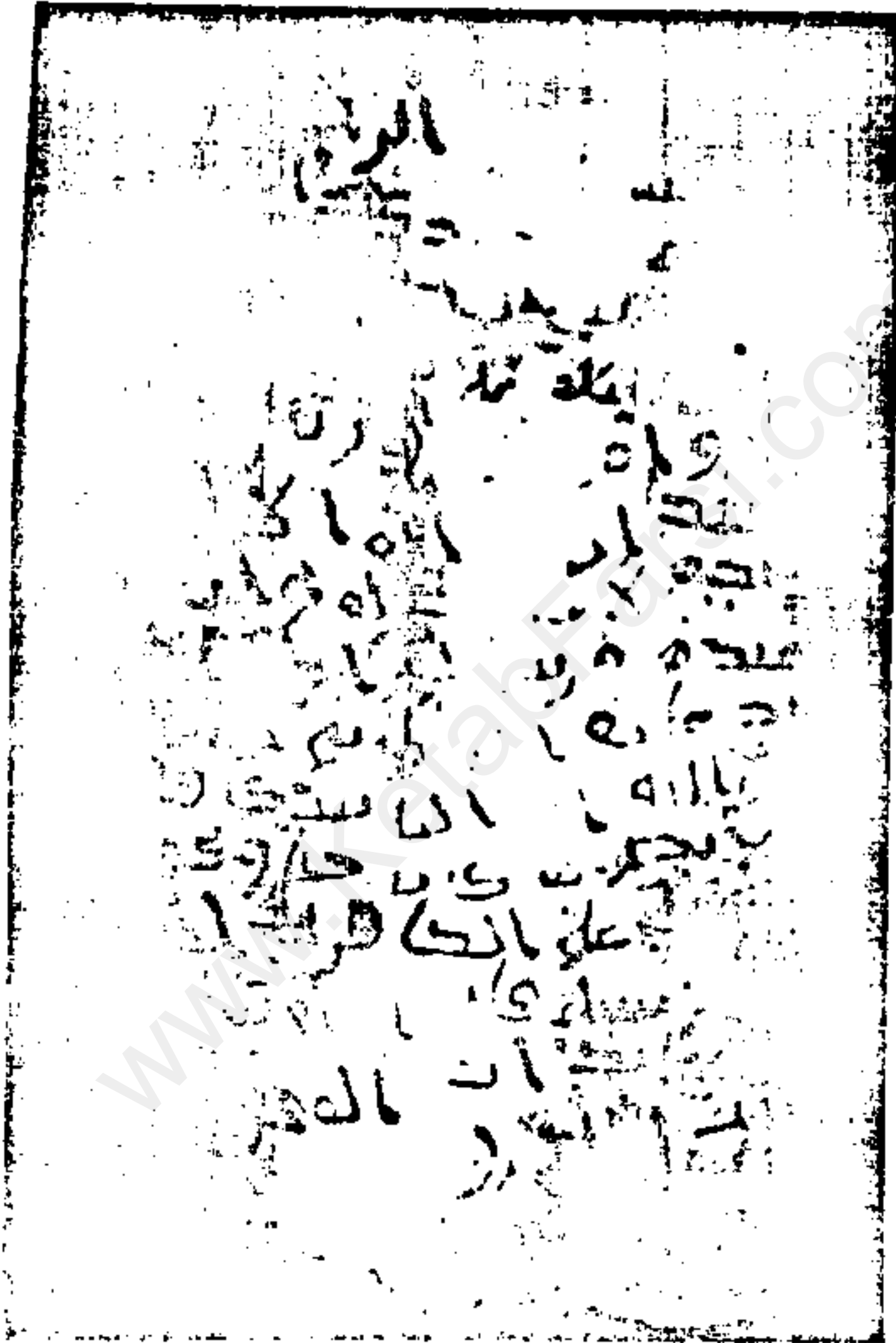
از مقوقس به محمد:

پس از عنوان: نامه تو به دست من رسید. آن را خواندم و از محتوای آن آگاه گشتم. تو می‌گویی که خدای تعالی تورا به پیامبری فرستاده و تورا بر دیگران برتری داده و قرآنی که آشکارکننده درست از نادرست است، بر تو فرو فرستاده است. ای محمد! ما از رهگنر دانش خویش، به پیامبری تو پی بردیم و دریافتیم که تو نزدیکترین فراخواننده به سوی خدا و راستگوترین کس هستی که زبان به راستی گشوده‌ای.

چنانچه من دارای پادشاهی چینی بزرگ نبودم، بی‌گمان به انگیزه این باور که تو خاتم پیامبران و سرور فرستادگان (خدا) و پیشوای پرهیزگاران هستی، نخستین کس می‌بودم که روی به سوی تو می‌آوردم.

درود و رحمت و فزونی نعمت پروردگار، تا روز کیفر و پاداش، بر تو باد.

[تصویر اصل نامہ پیامبر اکرم (ص) بہ خسرو (پ ۵۳)]



کتابہ صلی اللہ علیہ وسلم الی کسری، وثیقة (۵۳)

(پادن مالک، السید هنری فرعون)

(با اجازة مالک آن، آقای هنری فرعون).

[متن نامه پیامبر اکرم (ص) به خسرو پادشاه ایران (پ ٥٣)]

٥٣

کتابه صلی الله علیه وسلم إلى کسری ابرویز عظیم فارس

وانظر کایتانی ٦:٥٤ - اشهرنکر ج ٣ ص ٣٦٤ - محاضرتی المطبوعة فی تقرير المؤتمر الثاني لإدارة معارف إسلامية (لاهور پاکستان) عن علاقات الإسلام و إيران القديمة (باللغة الإنجليزية) - مقالتي فی مجلة معارف (اعظم کره، الهند) يوليو ١٩٤٢ - صلاح الدين المنجد، رسالة النبي محمد ابن عبدالله صلی الله علیه وسلم إلى ابرویز ملك الفرس، فی جريدة بيروت اليومية «الحياة» المؤرخة ١٣٨٢/١٢/٢٧ هـ = ١٩٦٣/٥/٢٢، ص ١، ٧ مع صورة - مقالة له أيضاً فی مجلة الوعي، کراتشي، پاکستان اکتوبر ١٩٦٣، ص ٤-١١ مع صورة -

- Hamidullah *Original de la lettre du prophète à Kisrà*, illustré dans: *Rivista degli Studi orientali*, Roma. XL, 1965, p. 57-69. - Lemême. *Le Prophète de l'Islam. savie et son oeuvre*. pp 612-627. - A.L.Kolesnikov. *Dve redaktaii pisma Mukhammeda sasaniskomu chakhu khosrovu II parvizu*, in: *Palestins kii Sbornik*, v.17 (80). Akademiya Nauk, Leningrad 1967, pp. 74-83.

و تفضل بإرسال هذه المقالة إلینا إلى الروسية مقالتنا الأتف ذکرها تلخیصاً وبحثاً.

[بسم الله الرحمن الرحيم]

من محمد رسول الله إلى کسری عظیم فارس:

سلام على من أتبع الهدى، وأمن بالله ورسوله، وشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله.

وأدعوك بدعاء الله فإني أنا رسول الله إلى الناس كافة، لأتذر من كان حياً ويحقق القول على الكافرين. فأسلم تسلم؛ فإن أبيت فإن إثم المجوس عليك.

نامه پیامبر(ص) به خسرو پرویز بزرگ پارس^۱

طبری ص ۱۵۷۱-۱۵۷۲ (دو روایت)؛ قلقشندی، ۲۹۶/۶ (به نقل از کتاب الصناعتین، ابو هلال عسکری) و نیز ص ۳۷۸؛ ابن طولون ش ۱/۳؛ قسطلانی، ۲۹۱/۱؛ یعقوبی، ۸۳/۲؛ زینلی ش ۹؛ عبدالمنعم خان ش ۸۷؛ قزوینی ش ۲ ص ۱۷؛ المنتقی، ابو نعیم، ورق ۱/۳۵ - ب؛ ذلائل النبوة، ابو نعیم، ۱۲۲/۲؛ الأهلل ص ۶۰؛ فریدون ۳۱/۱؛ عمر موصلی ج ۸ ورق ۲۷/ب؛ خلی ۲۴۲/۳؛ إعجاز القرآن، باقلانی ص ۲۰۳-۲۰۴؛ إمتاع الأسماع، مقریزی (خطی کوپرولو) ص ۱۰۱۷، حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده (انتشارات گیب، لوندرا) ص ۱۴۷؛ تاریخ بلعمی (ان، ترجمه تاریخ طبری به فارسی است با حذف و افزودن‌هایی)، محمد بلعمی (۳۲۵ هـ)، تهران ۱۳۴۱ شمسی ص ۱۱۳۸-۱۱۳۹؛ نهایة الأرب فی أخبار الفرس والعرب (چنان که کولسینکوف گفته است)؛ الوفاء، ابن الجوزی ص ۷۳۲؛ حیاة الصحابة، کاندهلوی ۱۹۸/۱ (وی به: هشتمی ۲۸۷/۸، ابوسعید نیشابوری در کتاب شرف المصطفیٰ از ابن اسحاق، ابو نعیم در الدلائل از ابن اسحاق، ابن ابی الدنيا در دلائل النبوة از ابن اسحاق، طبرانی، البراز والاصابة ابن حجر، ارجاع داده است).

مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۱۶ (ش ۳)؛ ابو عبید، ش ۵۹؛ عبدالمنعم خان ش ۱۹؛ بخاری، ۷/۳، ۱۰۱/۵۶، ۸۲/۶۴، ۴/۹۵؛ مسلم، ۷۵/۳۲؛ احمد حنبل، ۲۴۳/۱، ۳۰۵، ۱۳۳/۳، ۷۵/۴؛ طب، گزارشهای سال ۳۰ (آنجا که گفته است نامه‌ای به خسرو پسر هرمز نوشت و آن را با عمر خطاب فرستاد...) سپس داستانی می‌آورد. ولی در رویدادهای سال هفتم یاد می‌کند که عبدالله پسر حذافه سهمی، آن را نزد خسرو برده بود [ص ۱۵۷۱].

بنگرید: کایتانی، ۵۴/۶؛ ایشپرنگر، ۲۶۴/۳؛ دو مصاحبه مطبوعاتی من در تأیید کنفرانس دوم اداره فرهنگ اسلامی (لاهور پاکستان) پیرامون همبستگیهای اسلام و ایران باستان (به زبان انگلیسی)؛ مجله معارف (اعظم گره هند) ژوئن ۱۹۴۲؛ صلاح‌الدین المنجد، رساله النبی محمد بن عبدالله(ص) به پرویز پادشاه پارس؛ در روزنامه بیروتی «الحیة» به تاریخ: ۱۳۸۵، ۱۲/۲۷ هـ = ۵/۲۲، ۱۹۶۳ ص ۷۰۱ با تصویر؛ نیز مقاله وی در مجله الوعی، کراچی پاکستان، اکتبر ۱۹۶۳، ص ۴-۱۱ با تصویر.

[به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر]

از محمد فرستاده خدا به خسرو پرویز، بزرگ پارس:

سلام و ایمنی از عذاب خدا بر کسی که پیرو هدایت گردد؛ به خدا و فرستاده وی ایمان آورد و گواهی دهد که آفریدگاری جز خدای یگانه بی‌انبار، نیست و محمد بنده و فرستاده او است.

من تورا به سوی خدا فرامی‌خوانم؛ زیرا که من پیامبر خدا بر همه مردمانم؛ تا زنده‌دلان را هشدار دهم و «کلمه عذاب بر کافران مسلم گردد». از این رو، اسلام آور تا ایمن مانی؛ زیرا اگر اسلام نیاوری، بی‌گمان، گناه همه مجوسان بر گردن تو خواهد بود.^۲

۱. متن عربی این نامه، همراه با بخش آخر مآخذش، پیش از برگردان فارسی آن، آمده است. م.
۲. یس / ۷۰؛ نیز بنگرید: (الأُتْبَاهُ وَالنُّظَايِرُ ص ۱۷۶، الْمُقْرَدَات، راجب ص ۱۲۵). م.
۳. نیز درباره متن نامه، بنگرید: (کتابُ الصَّنَاعَاتِینِ ص ۱۶۱). م.

(۵۳/الف)

نیز نامه‌ای به خسرو

تاریخ بغداد، خطیب، ۱۳۲/۱

ابومعشر از یکی از بزرگان آورده است که گفت:
پیامبر خدا — که درود خداوند بر او باد — همراه عبدالله بن حذافه^۱، نامه‌ای برای خسرو فرستاد:
«از محمد فرستاده خدا به خسرو بزرگ کشور پارس: به اسلام روی آور تا ایمن مانی. هر کس
شهادت ما را بر زبان آرد و به قبله ما روی آورد و از گوشت حیوانی که ما سر بریده‌ایم بخورد، در پناه
خدا و پیامبر خدا خواهد بود^۲».

۱. وی عبدالله پسر حذافه پسر قیس بن غدی بن ستهم و فرستاده پیامبر اسلام به نزد خسرو است (ابن هشام، ۸/۴). م.
۲. لازم به یادآوری است که گویا این نامه، زاینده لغزش راوی است که دو نامه: شماره ۵۳ یعنی نامه به خسرو و شماره ۵۹ یعنی نامه به منذر پسر ساوی — برابر روایت قلشندی — را درهم آمیخته است.

(۵۳/ب)

پاسخ خسرو به پیامبر خدا

یعقوبی، ۸۳/۲.

خسرو به وی نامه‌ای نوشت و آن را همراه با مشک‌ی میان دو لایه پارچه ابریشم^۱ نهاد. چون فرستاده آن را به پیامبر داد، رسول خدا مشتی از مشک را برداشت و آن را بوید و به یاران خویش

داد و گفت: ما نیازی به این پرتیان نداریم. آن جامه ما نیست. و گفت: «سر به فرمان من نه، و گرنه همراه یاران خویش، به سوی تو خواهم آمد. فرمان خدا، از آن نیز پرشتابتر است. اما درباره نامه تو، من به محتوای آن، از تو آگاهترم: در آن، چنین و چنان آمده است.» نامه را نگشود و آن را نخواند. فرستاده نزد خسرو بازگشت و ماجرا را به او گفت. گفته‌اند هنگامی که نامه پیامبر به دست خسرو رسید... آن را پاره پاره کرد. پیامبر خدا گفت: خداوند پادشاهی ایشان را چنان که باید، از هم خواهد گسست. متن نامه به دست نیامده است.

۱. متن «سرقتی حریر» و «السرق»: شقق الحریر... یعنی تکه‌های پارچه ابریشم سپید. مفرد آن، سرقه و ریشه واژه در پارسی «سره» یعنی خوب است. این واژه را همانند واژه «برق» (بره) و «یلمق» (قبا)، معرب ساخته‌اند (صحاح جوهری، ۱۴۹۶/۴ و ۱۵۷۱ «سرق، یلمق»: الاشتقاق ص ۵۳۲). م.

۵۴

به هرمزان (کارگزار خسرو)

ابن حجر، ش ۸۵۵۶؛ عبدالمنعم خان ش ۱۱۸.

از محمد پیامبر خدا به هرمزان:
من تورا به اسلام فرامی‌خوانم؛ اسلام آور تا ایمن مانی.

۵۵

به نفائة بن قروه ذؤلی پادشاه سماوه (در عراق)

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۳ (ش ۵۹).
بنگرید: کایتانی، ۶۳/۱۰؛ اشپرنگر، ۲۶۸/۳.

پیامبر خدا — صلی‌الله‌علیه‌وسلم — به نفائة بن قروه ذؤلی پادشاه سماوه، نامه‌ای نوشت.
متن نامه به دست نیامده است.

به مُنیر بن ساوی عبّدی، کارگزار خسرو در بحرین

ابن طولون ش ۲(۴)؛ نیز بنگرید: ابن طولون ش ۲(۱)؛ زُیلمی ش ۸ به روایت از واقّدی («پس نامه را با علاء بن خضرمی فرستاد و به وی گفت: اگر به تو پاسخ داد، بمان تا فرمان من به تو رسد. از توانگرانشان زکات بستان و به تهیدستانشان ده. علاء گفت: فرمانی برای من بنویس تا همراه من باشد؛ پس پیامبر خدا(ص) برای وی نوشت: پرداختیهای واجب (زکات) شتر، گاو، گوسفند، کشت و زر و سیم، بر همان شیوه است»).

مقابله کنید: زرقانی، ۳۵۱/۲؛ ابن سعد، ۲/۴ ص ۷۶ وی گفته است: که پیامبر خدا(ص) علاء خضرمی را در بازگشت از جفرائه، به سوی منبر گسیل کرد؛ الوفاء، ابن الجوزی ۷۴۲، وی گفت: پیامبر خدا(ص) علاء خضرمی را نزد مُنیر بن ساوی عبّدی در بحرین فرستاد و مُنیر اسلام خود و باور داشتن آن را برای پیامبر نوشت.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا به منیر بن ساوی:

ایمنی و به دور ماندن از عذاب خدا، از آن کسی است که پیرو هدایت گردد. پس از سپاس و ستایش خداوند، من تورا به اسلام فرامی خوانم؛ پس اسلام بیاور تا ایمن مانی؛ و آنچه را که در دست داری، خداوند از آن تو گرداند. بدان که آیین من بفرودی، سراسر گیتی را فراخواهد گرفت.^۱

الله

رسول

محمد

۱. متن «الی منتهی الخُفّ والحافِر» الخُفّ: سمّ شتر و شترمرغ تا معج یا (المحکم ۳۷۸/۴)؛ الحافِر: سمّ اسب، آستر و خر تا معج یا (همان ۲۳۲/۳). زمخشری می نویسد: فلانُ یملُکُ الخُفّ والحافِر (اساس البلاغه «حقر») یعنی وی دارای همه چیز است و بنابراین، معنی عبارت متن چنین خواهد بود: بفرودی آیین من، به همه جاهایی که پای دامهای یادشده به آنجا رسیده است، راه خواهد یافت. این گفته همانند حدیث: «زُویّت لی الأرضُ قاریتُ منسارِقِها و منسارِقِها و سیلغُ ملکُ اُمّتی ما زوی لی منها» است (الفائق ۱۲۸/۳)؛ یعنی گستره زمین برای من فشرده گشت و همه جای آن را به من نشان دادند، و به زودی حکومت امت من، همه روی زمین را فراخواهد گرفت. — م.

[تصوير اصل نامه پيامبر اکرم(ص) به منتر بن ساوى فرمانرواى بحرین (پ ۵۷)]

بسم الله الرحمن الرحيم محمد رسول الله
 المرسل الى ساوى بسلا محمد ولى محمد الله
 السلام والرحمة والهدى والبركات
 لا اله الا الله عز وجل محمد عبده
 رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قد بعثنا برسولك محمد بن عبد
 الله صلى الله عليه وسلم
 وانا نؤمن بما جاء به من
 الحق المبين
 وما نؤمنه ولا نعمله



کتابه صلى الله عليه وسلم الى المنتر بن ساوى، وثيقة (۵۷).
 (بازن المجلة الألمانية ZDMG).

[نامه پیامبر اکرم (ص) به مُنیر بن ساوی (پ ۵۷)]

۵۷

مکتوب آخر إلى المنیر بن ساوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْمُنِيرِ بْنِ سَاوِي:

سَلَامٌ عَلَيْكَ. فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ إِلَيْكَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي أَذْكُرُكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّهُ مَنْ يَنْصَحُ فَإِنَّمَا يَنْصَحُ لِنَفْسِهِ، وَإِنَّهُ مَنْ يُطِيعُ رَسُولِي وَيَتَّبِعُ أَمْرَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ نَصَحَ لَهُمْ فَقَدْ نَصَحَ لِي. وَإِن رَسُولِي قَدْ أَتَوْا عَلَيْكَ خَيْرًا. وَإِنِّي قَدْ شَفَعْتُكَ فِي قَوْمِكَ، فَاتْرُكْ لِلْمُسْلِمِينَ مَا أَسْلَمُوا عَلَيْهِ. وَعَفِّوتُ عَنْ أَهْلِ الذُّنُوبِ، فَأَقْبَلْ مِنْهُمْ. وَإِنَّكَ مَهْمَا تَصْلُحْ فَلَنْ نَعْرُكَ عَنْ عَمَلِكَ. وَمَنْ أَقَامَ عَلَى يَهُودِيَّتِهِ أَوْ مَجُوسِيَّتِهِ فَعَلَيْهِ الْجَزِيَّةُ.

الله	علامة الختم:
رسول	
محمد	

۵۷

نامه‌ای دیگر به مُنیر بن ساوی

ابن طولون ش ۲ (۳)؛ قلقشندی، ۴۶۸/۶ (به نقل از سهیلی)؛ زیلمی ش ۴/۸؛ ابن قیم، ۶۲-۶۱/۳؛ قسطلانی، ۲۹۴/۱؛ عبدالمنعم خان ش ۱۰۱؛ فریدون، ۳۳/۳؛ نسخه‌ای خطی در تاریخ که مؤلف آن ناشناخته است (موزه بریتانیا، شماره 8281 or)؛ زرقانی، ۳۵۱/۲؛ حلبی، ۳۴۹/۳.

مقابلہ کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۱۹ (ش ۹ ج)؛ کتانی، ۱۶۶/۱ و پس از ان (وی یاد کرده است که شمس محمد بن عبدالجواد قایانی مصری در سفرنامه خود، از آن سخن گفته است: «روضة

البشام فی الرحلة إلى بلاد الشام».

بنگرید: اشپرنگر، ۳/۳۷۹ و پس از آن؛ بنگرید: مجله «جمعیت خاورشناسان آلمان (ZDMG)» ج ۱۷ (۱۸۶۳ م.) ص ۳۸۵-۳۸۸ و «مجله اسلامیک ریویو» (ووکنگ - انگلستان) ژانویه ۱۹۱۷؛ و مجله عثمانی ج ۹ (۱۹۳۶ م.) درباره کشف اصل نامه در دمشق، بنگرید به تصویر آن در «ZDMG» و «مجله عثمانی» محمد حمیدالله، از حیدرآباد دکن (بهبان اردو) ج ۳/۹ ژوئن ۱۹۳۶ «مکتوبات نبوی کی دو اصل»؛ بنگرید: به آنچه که درباره درستی اصل این نامه، در دو مجله «عثمانی» و «Islamic Culture» نوشته شده است:

Some Arabic Inscriptions of Medina of the Early Years of Hijrah.

نیز بنگری:؛ به مقدمه این مجموعه، و کتاب محمد حمیدالله به زبان فرانسه:

Le Prophète de l'Islam, sa vie et son oeuvre, pp 646-652.

و نیز کتاب وی به زبان انگلیسی: Muhammad Rasulullâh.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر خدا به منبر بن ساوی:

درود بر تو. من همراه تو خداوندی را که جز او خدایی نیست، می ستایم و سپاس می گویم. و گواهی می دهم که جز او آفریدگاری نیست؛ و محمد بنده و فرستاده اوست. پس از ستایش خدا، من آفریدگار بی همتا و بزرگ را فریاد تو می آورم، زیرا که هر کس دیگری را به نیکی فراخواند، به راستی به خود نیکی کرده است؛ و هر کس از فرستادگان من فرمان برد و از دستور ایشان پیروی کند، بی گمان، از من فرمان برده است. و هر کس نسبت به آنان نیک اندیش باشد، پیداست که نسبت به من نیک اندیش است. فرستادگان من از تو به نیکی یاد کرده اند، و من پایمردی و شفاعت تورا در میان مردم خود، پذیرفته ام. از این رو آنچه را که مسلمانان هنگام گرویدن به اسلام در اختیار داشته اند، به آنان واگذار. گناهکاران را مورد بخشایش قرار دادم. تو نیز از گناهان ایشان در گذر. بی گمان تا آنگاه که درستکار باشی، هرگز تورا از کارت برکنار نخواهیم ساخت. هر کس از یهود و مجوس، بر آیین خویش پایدار ماند، باید سرگزیت پردازد.

الله

رسول

محمد

نشان مهر:

نامه مندر به پیامبر - صلی الله علیه وسلم

ابن طولون ش ۲(۲)؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۱۹ (ش ۹، ۱)؛ عبدالمنعم خان ش ۱۰۱؛ ابن قیم، ۶۱/۳؛ زیلی ش ۳/۸؛ زرقانی، ۳۵۱/۲.

پس از عنوان: ای پیامبر خدا! من نوشته توبه مردم بحرین را خواندم؛ شماری از ایشان به اسلام دل بسته و شیفته آن گشته و بدان گرویده‌اند؛ و شماری دیگر، آن را خوش نداشته‌اند. در کشور من، زردشتیان و یهود زندگی می‌کنند. در این باره، فرمان خویش را اعلام دار.

نیز نامه پیامبر(ص) به مندر

ابویوسف ص ۷۵؛ ابو عبید، ش ۵۱، قلقشندی، ۳۷۶/۶، بلاذری ص ۸۰-۸۱؛ طبری ص ۱۶۰۰.

مقابله کنید: عبدالمنعم خان ش ۱۰۴؛ ابو عبید، ش ۶۸ وی آن را به اسد عَمان از مردم بحرین نسبت داد. نیز بنگرید: پیمان شماره ۵۳/الف، پیش از این نامه؛ ب ۴/۱۷، ابن اثیر گفته است: ابن مندّه و ابونعمیم آورده‌اند: کسی که چون ما نماز گزارد، به قبله ما روی آورد و از گوشت حیوان سربریده ما بخورد، وی مسلمان است.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا به مندر بن ساوی:

درود خدا بر تو، من همراه تو، خداوند یکتا را می‌ستایم. پس از ستایش خدا: [نامه تو به من رسید و از محتوای آن آگاه گشتم. پس هر کس نماز ما را بگزارد و به قبله ما روی آورد و از گوشت حیوان سربریده ما بخورد، مسلمان است و در سود و زیان با ما برابر است. و کسی که چنین نکند، باید يك دينار که برابر بهای جامه‌ای معافری^۱ است، سرگزیت پردازد.

درود و رحمت خدا بر تو باد و خداوند تورا بیامرزد.

۱. معافر: نام جا یا قبیله‌ای است در یمن، و معافری: جامه‌ای است منسوب به آنجا (الفتاویٰ، ۹/۳؛ اساس البلاغة، ۱۲۹/۲). قاضی ابویوسف در کتاب خود آورده است: پیامبر خدا (ص) بر هر فرد بالغ، یک دینار یا معادل آن، جامه معافری خراج معین کرد (کتاب الخراج ص ۷۲. نیز بنگرید: همان مأخذ ص ۶۴ و ۱۴۱؛ کتاب الأموال ص ۳۸؛ الرئاج، ۴۰۷/۱).
— م.

(۵۹/الف)

برای علاء حضرمی^۱ درباره زکات

ابن سعد، ۲/۱ ص ۱۹ ۲/۴ ۷۶. نیز به مأخذ نامه شماره ۵۶ بازنگرید؛ ابن حجر در المطالب العالیة، متنی بلند می‌آورد که ما به دلیل اندک بودن اطمینانمان بدان متن، آن را در پیوست پایان کتاب با شماره (ح) آورده‌ایم.

پیامبر خدا (ص) به علاء حضرمی نامه‌ای نوشت که وی بر پایه آن، از مردم زکات ستاند. احکام زکات شتر، گاو، گوسفند، میوه‌ها و داراییها، در آن بیان گشته بود. به وی دستور داده بود که از توانگران زکات ستاند و به تهیدستان بدهد. متن این نامه به دست نیامده است.

۱. القلاء پسر عبدالله حضرمی در گذشته به سال ۲۱ هـ.، از صحابیان و رزم‌آوران صدر اسلام است. دودمانش در حضرموت بودند. پدرش در مکه می‌زیست. علاء در آنجا چشم به جهان گشود و بزرگ شد. در سال هشتم هجری، از سوی پیامبر (ص) استاندار بحرین گشت. پس از درگذشت پیامبر، ابوبکر و عمر او را در همان مقام تثبیت کردند. وی نخستین مسلمان بود که در دریا پیکار نمود. در روستای «لیاس» در سر راه بصره، یا در بحرین درگذشت (الأعلام، زرکلی، ۴۵/۵. نیز بنگرید: المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۳-۸۴). — م.

(۵۹/ب)

به علاء خضرمی درباره درخواست فرستادن نمایندگان

ابن سعد، ۲/۴ ص ۷۷؛ ج ۵ ص ۴۰۶.

پیامبر خدا (ص) به علاء خضرمی دستور داده بود که همراه بیست تن از مردان عبدالقیس، نزد وی آید. او منذر بن ساوی را جانشین خود ساخت و با بیست تن از ایشان به سرکردگی عبدالله بن عوف اشج، نزد پیامبر آمد. متن نامه به دست نیامده است.

(۵۹/ج-د)

نامه نگاری بین علاء خضرمی و پیامبر (ص)

ابن ماجه ۲۲/۸ ش ۱۸۳۱؛ بك ۳۵۳/۵، به ابن حنبل نیز ارجاع داده است.

علاء بن خضرمی درباره واگذاری باغی مشترك میان چند برادر که یکی از آنان اسلام آورده بود، از بحرین به پیامبر (ص) نامه نوشت. پیامبر به وی دستور داد: از کسی که اسلام آورده، يكدهم و از دیگران (که هنوز مسلمان نشده‌اند)، خراج ستاند.

در روایت ابن ماجه آمده است: از علاء بن خضرمی روایت است که گفت: پیامبر خدا (ص) مرا به بحرین یا هجر (هجر) روانه ساخت، من به باغی که در دست چند برادر که یکی از ایشان مسلمان و دیگران مشترك بودند، می‌آمدم. از مسلمان، يكدهم و از مشرکان، خراج ستاندم.

(۶۰-۶۰/الف)

نامه‌نگاری با مردم هجر (بحرین، الأحساء امروز)

ماخذ نخستین: الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۱۰/ب؛ المصنف، عبدالرزاق، شماره ۱۰۰۲۸، ناشر آن گفته است: بیهقی آن را از طریق ابن ابی شئبه آورده است؛ المطالب العالیة، ابن حجر شماره ۲۰۰۷؛ البیهقی در السنن الكبرى ۱۹۲/۹، و نیز بنگرید: نامه ۶۱ زیرین.
 ماخذ دوم: بع ش ۵۱۲؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۶۹/ب؛ بس ج ۲/۱ ص ۲۷ (ش ۴۲)؛ بلا ص ۷۹-۸۰؛ یعقوبی ص ۸۹-۹۰.
 مقابله کنید: المصنف، عبدالرزاق شماره ۱۰۰۲۵، ۱۹۲۵۴.
 بنگرید: کایتانی ۱۸۴/۸؛ اشپرنگر ۳۷۹/۳-۳۸۰؛ اشپربر ص ۲۷.

روایت نخست:

پیامبر خدا(ص) به زردشتیان هجر، نامه نوشت و آنان را به اسلام فراخواند؛ هرکس به اسلام روی آورد، از وی پذیرفته خواهد شد؛ و هرکس از آن روی گرداند، برای وی سرگزیت تعیین خواهد گشت و در ضمن، گوشت حیوان سربریده ایشان را نباید بخورند و نیز نباید به ایشان زن دهند.

متن دوم:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر، فرستاده خدا به مردم هجر:

شما با ما در آشتی هستید. از این رو من همراه شما آفریدگاری را که جز او خدایی نیست، می‌ستایم. پس از ستایش خدا، من شما را به خدا و خودتان سفارش می‌کنم که پس از رسیدن به راه راست، گمراه نشوید و پس از خردمندی به کج‌اندیشی نگرایید.

اما بعد، نمایندگان شما نزد من آمدند و با ایشان بدانسان که خوش داشتند رفتار کردم. من اگر در راه بعدست آوردن حقی که نسبت به شما دارم می‌کوشیدم، شما را از هجر بیرون می‌راندم؛ ولی درباره غائبان شما پایمردی و به حاضرانتان نیکی کردم. پس نعمت آفریدگار را که از آن برخوردارید، به یاد آورید.

اما بعد، کرده‌های شما را به من بازگفتند؛ و پیداست که پیامد گناه گنهکار، بر نیکوکار نخواهد بود. آنگاه که کارگزاران من نزد شما می‌آیند، از آنان فرمان برید، و به فرمان خدا و در راه او، ایشان را یاری دهید. زیرا هرکس از شما کاری نیک انجام دهد، هرگز در نزد خدا و من، فراموش نخواهد گشت.

[به منذر بن ساوی:]

پس از عنوان: فرستادگان من، (رفتار) تورا ستوده‌اند. بی‌گمان تا آنگاه که درستکار و نیک‌خواه

باشی، با تو به نیکی رفتار خواهم کرد و پاداش کردارت را خواهم داد. درود بر تو.]

۱. یعنی مسلمانان نباید از گوشت حیوان سربریده ایشان بخورند و نباید به آنان، زن دهند. — م.

۶۱

فرمان پیامبر — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ — به منذر درباره زردشتیان هجر (هجر)

بلاذری ص ۸۰؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۱۹ (ش ۹ ج)؛ طبری ص ۱۶۰۰، عبدالمنعم خان ش ۱۰۳ (به نقل از ابن منده و زرقانی)؛ سرخسی در شرح السیر الکبیر، ۱۰۱/۱، (چاپ المنجد، ش ۱۵۱).

مقابله کنید: ابوعبید ش ۷۶ و سند ۶۰ پیشین.

اسلام را به ایشان پیشنهاد کن؛ چنانچه مسلمان گشتند، در سود و زیان، با ما یکسان اند. و هر کس اسلام نپذیرد، باید — بی آنکه از گوشت حیوان سربریده آنان بخورید و یا از میان زنانشان همسر گزینید — سرگزیت دهد.

۶۲

نیز به منذر

عبدالمنعم خان ش ۱۰۲ (به نقل از ابن حجر و زرقانی).

پیامبر خدا (ص) به وی دستور داد که:

بر هر مردی که زمینی ندارد، چهار درم و يك تخته عبا تعیین کن.

۶۳

نیز به منبر

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۷-۲۸ (ش ۴۲ د)؛ عبدالمنعم خان ش ۱۰۵.
بنگرید: کایتانی، ۱۵۸/۸؛ اشپرنگر، ۳۷۸/۳ و پس از آن.

فرمانی دیگر به منبرین ساوی:
پس از ستایش خدا: من قدامه و ابوهریره را نزد تو فرستادم. آنچه از جزیه سرزمینت فراهم آمده
است، به ایشان ده. والسلام.
این فرمان را اُبی نوشت.

۶۴

از پیامبر(ص) به کارگزار خود نزد منبر بن ساوی

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۸ (ش ۴۲ هـ).
بنگرید: کایتانی، ۱۸۵/۸؛ اشپرنگر، ۳۷۶/۳.

به علاء بن خَصرمی:
پس از ستایش خدا: من کسی را نزد منبرین ساوی روانه کرده‌ام، تا سرگزیت فراهم آمده را از
وی بازستاند. وی را به شتاب در این کار فراخوان، و آن مقدار از زکات و تهیکها را که نزد تو گرد
آمده است، یا سرگزیت به‌دست آمده، بفرست.
والسلام.
این فرمان را اُبی نوشت.

۱. متن «عشور»: جمع عُشر (یک‌دهم) سهم بیت‌المال است که به‌جای سرگزیت و خراج، و گاهی نیز همراه خراج، از
سرزمینهایی گرفته می‌شد (کتاب الخراج، ابویوسف ص ۷۵؛ کتاب الأموال ابوعبید ص ۱۲۵-۱۲۶). م.

۶۴/الف

[از] علاء بن خضرمی به پیامبر - علیه السلام

سنن ابی‌داود ۱۱۸/۴، کتاب الأدب؛ بخش مربوط به کسانی که نامه را با نام خویش، آغاز می‌کنند. البداية، ابن کثیر ۲۵۳/۵.

از احمد حنبل، او از هشیم و او از یکی از فرزندان العلاء آورده است که علاء بن خضرمی، کارگزار پیامبر خدا (ص) در بحرین بود. وی هرگاه به پیامبر (ص) نامه می‌نوشت، آن را با نام خود آغاز می‌کرد. در روایت دیگر است که وی به پیامبر، نامه نوشت و نام خود را در آغاز آن نهاد. متن نامه، در دست نیست.

۶۵

به اَسْتِیْنَحْت، کارگزار خسرو در بحرین

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۷ (ش ۱۰۴۲) عبدالمنعم خان ش ۷.
مقابله کنید: ابن خبَر، ش ۴۵۷؛ بلائری ص ۷۸؛ مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ وَاذَةُ «بحرین».
بنگرید: کایتانی، ۱۸۱/۸؛ اِسْپِرِر، ص ۲۴-۲۵؛ اِسْپِرِنْگِر، ۳۸۰/۳-۸۱.

به اَسْتِیْنَحْت بن عبدالله فرمانروای بحرین:

[به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر]

أَقْرَعُ نَامَهُ تَوْرَا نَزِدُ مِنْ أَوْرِدُ وَ پایمردی تورا درباره مردم خود، به من بازگفت. پایمردی تورا درباره مردم پذیرفتم و درستی سخنان فرستاده‌ات، أَقْرَعُ را باور کردم. تورا به برآوردن خواسته‌ات - بدانسان که دوست داری - مژده می‌دهم. ولی چنان دیدم که با دیدن خود تو از خواسته‌ات آگاه کردم. چه نزد ما بیایی و چه نیایی، تورا گرامی خواهم داشت.

اما بعد: من از کسی درخواست هدیه نمی‌کنم، ولی اگر هدیه‌ای برای من بفرستی، آن را خواهم پذیرفت. چون کارگزاران من، پایگاه تورا ستوده‌اند. تورا به گزاردن نماز و پرداخت زکات و پذیرایی از مؤمنان، به گونه‌ای بهتر از آنچه که انجام می‌دهی، سفارش می‌کنم. من مردم تورا بنی‌عبدالله (فرزندان بنده خدا) نامیدم. از این‌رو، ایشان را به گزاردن نماز و بهترین کردار، فرمان و بشارت ده. درود بر تو و مردم تو.

به مردم عُمان و بحرین

ابوعبید، ش ۵۲؛ قلقتندی، ۳۸۰/۶؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۷/ب؛ عبدالمنعم خان ش ۳۶ (به نقل از المصباح المصنوع ابن حدیده).
مقابله کنید: بلاذری ص ۷۹؛ ابن طولون ش ۲/۱۰.

از محمد پیامبر فرستاده خدا، به بندگان خدا اسپهبدان، پادشاهان عُمان و اسپهبد عُمان و کسانی از ایشان که در بحرین هستند:

اینان اگر ایمان آورند، نماز گزارند و زکات دهند، و از خدا و پیامرش فرمان برند، و حق پیامبر را پردازند، و همچون مسلمانان، بندگی خدا کنند، بی گمان در امان خواهند بود. آنچه به هنگام پذیرفتن اسلام داشته‌اند، از آن ایشان خود خواهد بود؛ جز آنکه دارایی آتشکده، ویژه خدا و پیامبر اوست. یکدهم خرما و نیمی از یکدهم‌های حبوبات، زکات است. برایشان است که نیکخواه و یاور مسلمانان باشند. مسلمانان نیز باید یاور و نیکخواه آنان باشند. آسیابهایشان در اختیار ایشان خود خواهد بود تا آنچه را که می‌خواهند، آرد کنند.

(الف/۶۶)

نیز به اسپهبدان^۱

الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۸/ب-۸ مکرر/الف، برای اقتباس، مقابله کنید: همان کتاب ورق ۱۲/ب.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر خدا (ص) به بندگان خدا، اسپهبدان.

ما با شما در آستی هستیم. پس از عنوان، فرستادگان شما با نمایندگان بحرین آمدند و من، هدیه شما را پذیرفتم. پس کسی که گواهی دهد که آفریدگاری جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست؛ به قبله ما روی آورد و از گوشت دام سربریده ما بخورد، در سود و زیان، با ما برابر خواهد بود. ولی کسی که آن را نپذیرد - چه مرد، چه زن - باید يك دينار سرگزیت پردازد. هر کس که این را نیز بپذیرد، باید با خدا و پیامبر او، آشکارا به کارزار برخیزد^۲.